

## شیخ حسن بلغاری و مقامات او

دکتر سید صادق سجادی\*

### چکیده

صلاح‌الدین حسن نخجوانی، مشهور به بلغاری، یکی از مشایخ بزرگ صوفیه سهروردیه در سده هفتم هجری است. به سال ۶۰۵ ه. ق در نخجوان تولد یافت. در یازده سالگی همراه خانواده به خوی رفت و در آنجا به تحصیل پرداخت. در بیست و سه سالگی به اسارت مغولان درآمد و هفت سال در میان آنان بسربرد. سپس به دربند باکو رفت. از آنجا به اروس رو نهاد و پس از مدتی به بلغار رفت. وی جمعاً نه سال در اروس و بلغار به سیاحت و ارشاد پرداخت. آنگاه به بخارا رفت و مدتی بعد متوجه بلغار شد و پس از سه سال اقامت، دوباره به بخارا بازگشت و بیست سال در این شهر اقامت گزید. در نزاع‌های میان تیره‌ها و خاندان‌های مغول در ماوراءالنهر و پس از ویرانی بخارا، به خراسان رفت و برخی یاران خود را در نیشابور گذاشت و به سوی کرمان روانه شد. مدت بیست و هفت سال در این دیار روزگار گذراند. در اواخر عمر به تبریز رفت و در سال ۶۹۸ ه. ق درگذشت و در مقبره کوی سرخاب به خاک سپرده شد.

محمد زینی یا زینی، یکی از مریدان و شاگردان شیخ حسن بلغاری، به خواهش دیگر مریدان و یاران شیخ، احوال، اوصاف و سخنان صوفیانه او را گرد آورد و به مقامات موسوم ساخت. دستنویس این اثر به شماره ۴۰۳۶ در انستیتو شرق‌شناسی آثار خطی تاجیکستان محفوظ است. در این گفتار با استناد به مقامات شیخ حسن بلغاری، شرح حال مستند وی ارائه شده است.

کلید واژه: شیخ حسن بلغاری، سهروردیه، مقامات شیخ حسن بلغاری، محمد زینی.

\* عضو هیئت علمی مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.

صلاح‌الدین حسن نخجوانی معروف به بلغاری، یکی از مشایخ بزرگ صوفیۀ سهروردیه در سده هفتم ق است. احوال و اوصاف و سخنان صوفیانه او را که گاه به شطحیات نزدیک می‌شود، یکی از مریدان و شاگردان شیخ، موسوم به محمد زینی یا زینبی، به خواهش دیگر مریدان و یاران او گرد آورد و آن را مقامات نامید. این اثر که نسخه آن در انستیتوی شرق‌شناسی و آثار خطی تاجیکستان به شماره ۴۰۳۶ نگهداری می‌شود، مهمترین منبع احوال شیخ به شمار می‌رود؛ اما مقاله دانشنامه جهان اسلام زیر عنوان بلغاری نخجوانی صرفاً مبتنی بر منابع متأخر مانند روضات الجنات ابن کربلایی و رشحات عین الحیات واعظ کاشفی و برخی تحقیقات عباس اقبال آشتیانی است. نسخه موجود مقامات، جز آنکه افتادگیهای بسیار دارد، اوراق آن نیز مرتب نیست.

گردآورنده و کاتب این مقامات، پس از اشاره به القاب متعدد برای شیخ حسن که حاکی از آوازه او در مراتب طریقت و هم شریعت است، اشاره کرده که این مقامات مشتمل است بر آنچه خود از شیخ شنیده و آنچه یاران و مریدان شیخ از «عبارات ایشان در قلم آورده‌اند». یکی از این یاران، شیخ نجم‌الدین نام داشت که در همین کتاب مقامات از او با عنوان کاتب واقعات شیخ یاد شده است (برگ ۷۴ الف). کتاب مقامات بر سه بخش تقسیم شده: احوال شیخ حسن؛ نامه‌هایی که به اشخاص مختلف نوشته؛ و شرح واقعات او. گردآورنده تصریح کرده که آنچه در دو بخش اخیر آمده همه به عبارت خود شیخ است (برگهای ۱۱ الف - ب). نیای پدری شیخ حسن، موسوم به شیخ سلمان خود از جمله صوفیه بوده و قبرش در همدان است؛ اما خواجه عمر برنج‌فروش، پدر شیخ حسن مردی تاجر بود. ظاهراً خاندان او در تاریخی نامعلوم به نخجوان مهاجرت کردند و حسن در این دیار زاده شد و به همانجا منسوب شد. در ۱۱ سالگی همراه پدر و برادرش، به نام حسین (برگ ۴۹ ب)، به خوی نقل کرد و در آنجا به «دبیرستان» رفت و تحصیل علم آغاز کرد (برگ‌های ۱۲ الف - ب). از برخی اشارات حسن برمی‌آید که خاندانش مدتی بعد دچار فقر شده و گویا این حادثه بر اثر مرگ خواجه عمر روی داده است (برگ ۱۲ ب؛ ۱۳ الف). حسن ۲۳ سال داشت که به دست مغولان اسیر شد و ۷ سال میان آنان بسر برد، ولی ظاهراً تنها ۳ سال را در اسارت آنان سپری کرد و بقیه را آزادانه به تجارت مشغول بود و ثروتی اندوخت (برگ‌های ۱۳ ب؛ ۱۴ الف؛ ۲۰ الف). اینکه گاه از او با عنوان «مرد لشکرگاه» یا «لشکری» یاد شده (برگ ۴۸ الف؛ ۴۹ ب)، باید مربوط به همین دوران باشد. به نظر می‌رسد زندگی صوفیانه او از همین دوره آغاز

شد؛ چه در مقامات تصریح کرده که پس از ۷ سال اقامت در میان مغولان، به دلالت «عزیزی که به شکل پدر او درآمده بود»، به سوی دربند باکو رفت و می‌خواست به دیار بلغار رود که ندایی غیبی او را از آن سفر بر حذر داشت. افزون بر آن یکبار هم گفته بود که عمر من، از زمانی که مرا به «جذبه» مشرف کردند، به عدد عمر پیامبر اسلام (ص)، ۶۳ سال است (۱۷ الف؛ ۷۵ الف - ب). چون شیخ در ۶۹۸ ق، در ۹۳ سالگی در گذشته، پس آن واقعه باید در ۶۳۵ ق روی داده باشد. به هر حال وی با گروهی از کاروانیان که از مردم آلان نیز در آن میان بودند، روی به اروس نهاد؛ در حالی که شافعیان کاروان او را به پیشوایی برداشته بودند (۲۰ الف - ب؛ ۲۱ الف - ب). شیخ حسن مدتی در اروس ماند و سپس به دیار بلغار رفت و در اینجا به ارشاد خلق پرداخت و مریدانی یافت چون شیخ عثمان فقاعی که کرامات بسیار او را بر شمرده‌اند. شیخ جمعاً ۹ سال در اروس و بلغار به سیاحت و ارشاد مشغول بود (۲۴ ب؛ ۲۵ ب) آنگاه به بخارا رفت. از همین تاریخ در بخارا او را شیخ بلغار خواندند (برگ ۲۵ ب). در مقامات تصریح شده که شیخ پس از مدتی، که بنا بر شواهدی نباید از ۴ سال کمتر باشد، باز به هوای دیار بلغار افتاد و از بخارا بدانجا رفت. این سفر ۳ سال به درازا کشید. آنگاه به بخارا باز آمد و ۲۰ سال همانجا رحل اقامت افکند (برگ ۶۵ الف).

در دوره سکونت شیخ حسن در بخارا، برکه خان، فرمانروای مسلمان مغول در قبچاق غربی (۶۵۵ - ۶۶۴ ق) از ارادتمندان شیخ شد و او را به نزد خود دعوت کرد و گفت اگر شیخ نمی‌آید او خود به بخارا آید. شیخ البته نرفت، اما هدایایی درویشانه و پر معنی فرستاد و گفته‌اند مرادش آن بود تا برکه خان را آگاه کند که سرتاق، برادرزاده و رقیب سرسخت وی، به زودی می‌میرد و برکه بر تخت می‌نشیند (برگ ۲۹ الف). در نزاعهای میان تیره‌ها و خاندانهای مغول در ماوراءالنهر، در نیمه دوم سده هفتم ق، بخارا مورد تهاجم و آسیب بسیار واقع شد. در مقامات آمده که شیخ چون خونریزی و ویرانی بخارا را پیش‌بینی می‌کرد، گروهی از یاران و مریدانش را به سوی خراسان فرستاد. اما تعدادی از همین کسان، از جمله خواجه اکبر پسر شیخ، در یکی از یورشهای مغولان در خراسان کشته شدند. شیخ حسن در آن وقت در قلعه آموی در بخارا بود و چون مغولان، شهر را به باد حمله گرفتند، شیخ بسیاری از مردم شهر را زیر حمایت گرفت و به آن قلعه برد. با این همه، پس از ویرانی بخارا، که باید در ۶۷۱ ق به دست اباقا خان رخ داده باشد، دیگر آنجا نماند و روی به خراسان نهاد و برخی یاران را در نیشابور گذاشت و

خود رهسپار کرمان شد. در شهرهای میانه راه، همه جا تنی از یاران خود را باز می‌گذاشت تا سرانجام با دو تن از مریدانش وارد کرمان شد و در محله مسجد جامع خانه گرفت (برگهای ۵۶ ب؛ ۶۶ الف - ب). گفته‌اند قتلغ ترکان خاتون فرمانروای قراختایی کرمان (۶۵۵ - ۶۸۱ ق) که اعتقادی به مشایخ کرمان نداشت، اندکی بعد که حرکات و سکنات و سخنان شیخ را دید و شنید، در حلقه ارادتمندان او وارد شد (۶۶ ب، ۶۷ ب). ترکان خاتون همچنین خانقاهی برای شیخ ساخت و دیهی آباد بر آنجا وقف کرد (برگ ۶۷ ب؛ ۶۸ الف). شیخ حسن ۲۷ سال در کرمان زندگی کرد و در این مدت سه بار به سفر رفت: یکبار به شبانکاره، و بار دیگر به شیراز، و در هر دو دیار مورد استقبال عام، خاصه مشایخ صوفیه واقع شد (برگ ۷۲ الف - ب). اندکی بعد از شیراز به ماهی رویان و شوشتر، و از آنجا به بصره رفت و دو ماه آنجا ماند. در این میان خبر مرگ شیخ کمال الدین همدانی، شیخ خانقاه جنید بغدادی، به بصره رسید. مریدان و ارادتمندان شیخ حسن اصرار داشتند که وی به جانشینی شیخ کمال الدین به بغداد رود، که هیچکس جز او سزاوار آن نیست؛ اما شیخ نپذیرفت (۷۳ ب؛ ۷۴ الف) و به کرمان بازگشت. آخرین سفر شیخ که رنگ مهاجرت داشت، به تبریز بود و در اواخر عمر او اتفاق افتاد. در مقامات شیخ، داستانی کرامت‌آمیز درباره این سفر که خالی از گونه‌ای تشبیه به پیامبر اکرم (ص) نیست، نقل شده است: آورده‌اند که در ۱۲ صفر ۶۹۵ ق «شیخ را نموده بودند» که سه سال دیگر جان تسلیم خواهد کرد. شیخ یاران را گرد آورد و گفت در ۶۹۸ ق، ۶۳ سال پس از «تشریف به جذب» اما نه در صفر، بلکه در ربیع الاول، او را مرگ در خواهد ربود. آنگاه برای دیدار یاران و مریدان روی به تبریز نهاد و گفت از آنجا به مراغه می‌روم و چون مرا اجل در رسید، همانجا کنار شمس‌الدین مراغی به خاکم کنید، تا چنانکه او در بیماری با من موافقت کرد (داستان او را نک: برگ ۷۵ ب). در مرگ با او موافقت کرده باشم. اما مریدان در تبریز نگذاشتند که به مراغه رود. شیخ همانجا بود تا در شب دوشنبه ۲۲ ربیع الاول ۶۹۸ ق درگذشت و در مقبره کوی سرخاب به خاک سپرده شده (۷۵ الف - ب؛ ۷۶ الف - ب؛ قس برگ ۱۷ ب که تاریخ مرگ شیخ را دوشنبه ۲ ربیع‌الاول آورده است). در مقامات از فرزندان شیخ حسن، یعنی عمادالدین مسعود و فخرالدین حسن، و خواجه اکبر که به دست مغولان کشته شد، یاد شده است (برگ ۱۸ الف). بنابر سنوآت حوادث عمر ۹۳ ساله شیخ و تاریخ مرگ او که در مقامات آمده، باید گفت تولدش در ۶۰۵ ق بوده است.

شیخ حسن بلغاری که سلسلهٔ طریقتش به شیخ ابوالنجیب سهروردی می‌رسد، در دورهٔ سیر و سلوک، از تربیت و ارشاد مشایخ بسیار برخوردار شده، اما شیخ الشیوخ و قطب و مراد او شیخ شمس الدین رازی بود که خود او از شیخ حسین سقاء و این یکی از سهروردی خرقه یافته بودند (برگ ۶۰ الف). شیخ حسن افزون بر ۲۸ تن از شیوخ بزرگ، مانند شیخ سعدالدین حموی، شیخ شمس الدین مراغی، خواجه عبدالرحیم تبریزی ملقب به «متکلم» و خواجه اولیای غریب که دستگیر او بودند، صحبت مشایخی چون شیخ روح‌الدین (خلیفهٔ شیخ عبدالله خفیف)، صدرالدین روزبهان، خواجه نجیب‌الدین برغش، و صوفی و دانشمندی چون شیخ سیف‌الدین باخرزی، از خلفای بزرگ نجم‌الدین کبری را دریافته و در مجلسی با حضور مشایخ صوفیه، به عنوان مدافع قول شیخ سعدالدین حموی که می‌گفت «نهایت قدم نبی، بدایت قدم ولی است»، با شیخ سیف‌الدین مباحثه انداخته و آن را در عالم معنی به سیر انبیاء از باطن به ظاهر، و سیر اولیاء از ظاهر به باطن، و انتقال از «صورت مجاهده به معنی مشاهده» تعبیر کرده بود (برگهای ۲۷ ب؛ ۲۸ الف؛ ۴۶ الف؛ ۴۸ الف تا ۴۹ ب؛ ۵۰ الف؛ ۶۰ الف - ۶۳ ب؛ ۷۲ ب؛ ۷۳ الف). از اشارات شیخ حسن که از دیدار و برخورداری از بعضی از این مشایخ در تبریز سخن گفته، بر می‌آید که وی سالها پیش از سفری که به مرگش انجامید، لافل یکبار دیگر به این شهر رفته بوده (مثلاً برگ ۵ الف - ب؛ ۴۷ ب). از شاگردان و خلفای برجسته شیخ حسن، باید از بدرالدین میدانی که به دستور شیخ به بخارا رفت و به ارشاد و تربیت خلق برخاست و آوازه‌ای بزرگ یافت، مولانا شمس‌الدین تل علیانی، رئیس اصحاب شیخ، و مولانا سراج‌الدین عطار نام برد (برگهای ۱۸ الف - ب؛ ۶۴ الف - ب) که شیخ در تربیت آنها اهتمام تمام داشت.

کتاب مقامات شیخ حسن بلغاری، علاوه بر اطلاعاتی که دربارهٔ شیخ به دست می‌دهد، منبعی مهم در احوال برخی از صوفیهٔ معاصر اوست که می‌تواند برخی نقاط تاریک حیات آنها را روشن کند. از دیدگاه تاریخی، ذکر برخی حوادث ماوراءالنهر و خراسان و کرمان در این کتاب، روشنگر ابهاماتی تواند بود که دربارهٔ احوال ماوراءالنهر در عصر پر کشاکش رقابتها و نزاعهای امرای مغول در آستانهٔ هجوم هلاکوخان و نخستین ایلخانان ایران، و نیز احوال کرمان به روزگار ترکان خاتون وجود دارد.